

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

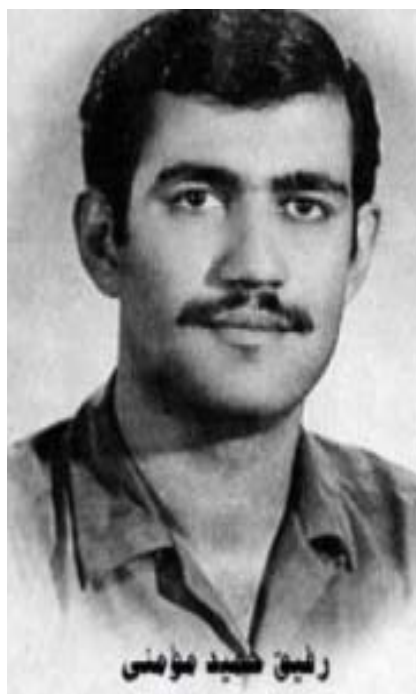
رفیق حمید مؤمنی  
۱۲ سپتمبر ۲۰۲۰



## پاسخ به فرصت‌طلبان در مورد

## "مبارزه مسلحانه - هم ستراتیژی، هم تاکتیک" - ۳

انتشارات چریکهای فدایی خلق ایران، مرداد [اسد] ۱۳۹۹



رفیق حمید مؤمنی

### ۴- در مورد امر سیاسی و امر نظامی

برخی از مخالفان ما به علت برداشتی سطحی که از این دو اصطلاح دارند به ما ایراد می‌گیرند که امر نظامی را بر امر سیاسی مقدم داشته‌ایم. اینان خود معنای فرضی و قراردادی برای امر سیاسی در نظر می‌گیرند و از امر نظامی هم به‌هیچ وجه استنباط درستی ندارند و واقعیت این است که امر نظامی را نمی‌توان به طور کلی در مقابل امر سیاسی قرار داد. امر سیاسی محتوای مبارزه است و امر نظامی شکلی از مبارزه. به عبارت دیگر تبلیغ و ترویج در بین توده‌ها، سازماندهی توده‌ها، کار تئوریک و مبارزه مسلحانه، همه اشکالی از کار سیاسی هستند، زیرا که هدف آن‌ها سیاسی است. یعنی امر نظامی هم در واقع نوعی امر سیاسی هستند. زیرا که هدف آن‌ها سیاسی است. یعنی امر نظامی هم در واقع نوعی امر سیاسی است. پس نمی‌توان آن‌ها را در مقابل هم قرار داد. اما برخی اشتباهاً تبلیغ و ترویج بین توده‌ها، سازماندهی آن‌ها و نیز کار

تئوریک را فقط امر سیاسی می‌دانند و در نتیجه آن را با امر نظامی روبه روی هم قرار می‌دهند. سرچشمه این اشتباه

کجا است؟ به تصور ما سرچشمه این اشتباه نفهمیدن و بد فهمیدن حرف‌های رفیق مائو در این باره است. در حالی که خود رفیق مائو می‌گوید: "کار نظامی فقط وسیله‌ای برای اجرای وظایف سیاسی است".<sup>۱</sup> یعنی رفیق مائو صراحتاً می‌گوید که امر سیاسی هدف مبارزه و امر نظامی شکلی از اشکال مبارزه است. منتها رفیق مائو در مقاله اصلاح نظرات نادرست در حزب، در قسمت، درباره روحیه نظامی‌گری، به کسانی که فقط در پی پیروزی های نظامی و دست آوردهای نظامی هستند، هدف سیاسی مبارزه را از نظر دور می‌دارند و اشکال دیگر مبارزه سیاسی را نفی می‌کنند یا نادیده می‌گیرند می‌تازد و می‌گوید:

**«این رفقاء گمان می‌کنند که گویا وظایف ارتش سرخ با وظایف ارتش سفید یکسان است و آنهم تنها جنگیدن می‌باشد. آنها درک نمی‌کنند که ارتش سرخ چین سازمان مسلحی است که وظایف سیاسی انقلاب را انجام می‌دهد. ارتش سرخ به ویژه در حال حاضر، به هیچ‌وجه نباید کار خود را فقط به جنگیدن محدود سازد.»<sup>۲</sup>**

درواقع رفیق مائو می‌خواهد بگوید که نباید هدف مبارزه فدای شکل مبارزه شود، یعنی امر نظامی که شکلی از مبارزه است خود به هدفی تبدیل شود و هدف اصلی که امر سیاسی است فراموش شود. همین قرار دادن امر نظامی در برابر امر سیاسی (به وسیله رفیق مائو) در شرایطی خاص، یعنی در شرایطی که به علل تنزل آگاهی نظامیان، امر نظامی به چیزی برای خود تبدیل می‌شود و با امر سیاسی تضاد پیدا می‌کند سبب شده است که برخی امر نظامی را مطلقاً در مقابل امر سیاسی قرار دهند و در واقع تضاد بدون وحدت بین آن‌ها قائل شوند. در حالی که تضاد بین امر نظامی و امر سیاسی تضاد بین شکل و محتوا است و کار نظامی اصولاً نوعی کار سیاسی است. مثلاً اعدام فرسیو یک عمل سیاسی است، اعلامیه پخش کردن هم یک عمل سیاسی است، منتها اولی شکل نظامی دارد. اگر این حقیقت را قبول کنیم، آن وقت می‌توانیم بر اساس شرایط تشخیص دهیم که چه شکلی از مبارزه سیاسی اهمیت درجه اول را دارد. تأثیر سیاسی اعدام فرسیو را حتی یک میلیون اعلامیه هم نمی‌تواند ایجاد کند. بنابراین اگر همراه با اعدام فرسیو اعلامیه هم پخش کنیم، البته بهتر است، ولی اگر این کار هم نشد یعنی همراه با اعدام فرسیو اعلامیه پخش نکردید، این بدان معنی نیست که امر نظامی را بر امر سیاسی مقدم داشته‌ایم. کشتن فرسیو خود به تنهایی پیروزی سیاسی بزرگی است و در بسیاری از اقصاء جامعه، به ویژه روشنفکران، کارگران آگاه و پیشه‌وران آگاه تأثیری شگفت‌انگیز دارد، در حالی که اهمیت نظامی آن نسبت به اهمیت سیاسی‌اش چندان زیاد نیست و برای دشمن ضربه‌ای قابل جبران است. رفیق احمدزاده می‌گوید:

**«باید دقیقاً توجه داشت که بسته به شرایط مختلف، کار ماهیتاً سیاسی می‌تواند شکل صرفاً سیاسی (بخوانید: غیر نظامی - ج. ف. خ.) داشته باشد، می‌تواند کار سیاسی نظامی باشد و یا حتی می‌تواند صرفاً یک کار نظامی باشد.»**

پس وقتی که یک کار نظامی به وسیله چریکها انجام می‌گیرد، برای این که بدانیم در این کار، امر سیاسی مقدم بوده است یا امر نظامی باید به هدف و تأثیر آن فکر کنیم. مثلاً اعدام تیمسار طاهری را در نظر بگیریم. موقعی که طاهری به وسیله برادران دلیر مجاهد اعدام شد، در بازار تهران مردم به هم تبریک می‌گفتند و به شادباش این واقعه شیرینی به هم می‌دادند. حالا اگر کسی بیاید و بگوید که چون برادران مجاهد قبل از سخنرانی کردن برای مردم و اعلامیه پخش کردن بین آن‌ها و تبلیغ و تهیج وسیع توده‌ها، طاهری را کشته‌اند، پس این تقدم امر نظامی بر امر سیاسی است، آیا چنین کسی دیوانه نیست؟ تنها در صورتی می‌توان گفت امر نظامی بر امر سیاسی مقدم شده است که

<sup>۳</sup> مائوتسه دون، منتخب آثار، جلد ۱، صفحه ۱۵۸  
<sup>۴</sup> همان

امر نظامی در خدمت امر سیاسی مشخصی نباشد. اگر یک عمل نظامی از نظر سیاسی بی‌معنی و یا دارای یک معنای اتفاقی بود، آن وقت می‌توانیم بگوئیم که امر نظامی بر امر سیاسی مقدم شده است. ولی آیا در میان تمام عملیات نظامی ما حتی یک نمونه هم از اینگونه عملیات می‌توان یافت؟ البته در هر عمل نظامی برای ما پیروزی نظامی هم کمابیش مطرح است، ولی این پیروزی نظامی هم صرفاً در خدمت همان هدف سیاسی است. مثلاً وقتی که به فرسیو حمله می‌کنیم، گشته شدن حتمی او برای ما اهمیت دارد، این یک پیروزی نظامی است ولی چشمداشت ما از این پیروزی نظامی، تأثیر سیاسی آن است. برخی از مخالفان ما می‌گویند که مشکلات نظامی برای ما در شرایط کنونی گویا سبب شده است که به هدف‌های سیاسی مبارزه کم توجه باشیم و بیشتر به شکل نظامی آن توجه کنیم این حرف خیلی احمقانه است. اگر ما چنین کنیم جامعه ما را تنبیه خواهد کرد. اگر به مشکلات نظامی کم‌توجهی کنیم، نابود خواهیم شد. برای ما یک مسأله پیش‌پاافتاده‌ای است که پیروزی نظامی را فدای هدف‌های سیاسی کنیم. این است معنای درست تقدم امر سیاسی بر امر نظامی. ما اگر در پی پیروزی‌های نظامی صرف بودیم، مسلماً عمل و سرنوشت‌مان چیز دیگری بود. کسانی که بین امر نظامی و امر سیاسی رابطه متافیزیکی برقرار می‌کنند و آن‌ها را مطلقاً در مقابل هم قرار می‌دهند، ابتدائی‌ترین مفاهیم دیالکتیک ماتریالیستی را درک نکرده‌اند. آنان مانند معلم کم‌سواد و کُندذهنی هستند که ورقه‌های امتحانی را کلمه به کلمه با متن کتاب درسی تطبیق می‌کند، آنان می‌خواهند کلمات و جملات هر نوشته‌ای را با متن آثار رفیق مائو تطبیق کنند، نه مفهوم آن را. در واقع تقصیری هم ندارند، چون فرمالیسم ناشی از جدائی تنوری از عمل است. برای آنان کلمات و جملات، شخصیت مستقل دارند، مستقل از واقعیت زنده و متحرک. از نظر اینان، امر نظامی برای خود چیزی است و امر سیاسی هم چیز دیگری و در نتیجه امر نظامی نمی‌تواند امر سیاسی باشد و با آن مخالف است. خیلی جالب است، مثالی جالب برای تدریس متافزیک است.

به هر حال، مسأله را به تصور ما باید به صورت دیگری مطرح کرد: مسأله رابطه امر سیاسی با نظامی، مسأله‌ای مربوط به انحراف نظامی‌گری در ارتش است که به هیچ‌وجه نمی‌توان مسأله مبارزه مسلحانه ما را در قالب آن مطالعه کرد. برای مطالعه مسأله مبارزه مسلحانه ما، باید مسأله رابطه اشکال مبارزه را مطرح ساخت. لنین می‌گوید:

*«مارکسیسم بدون قید و شرط معتقد به یک برخورد تاریخی با اشکال مبارزه است. بدون در نظر گرفتن موقعیت مشخص تاریخی، هر گونه بحثی در این باره به معنای عدم درک الفبای ماتریالیسم دیالکتیک است. در مراحل گوناگون تحول اقتصادی و در رابطه با شرایط مختلف سیاسی، فرهنگ ملی، شرایط زندگی و غیره، اشکالی از مبارزه ارجحیت یافته، عمده می‌شوند و طبق آن سایر اشکال مبارزه نیز که در درجه دوم و درجات پایین‌تر اهمیت قرار دارند، تغییر می‌یابند. هر کوششی در رد یا تأیید شکلی از مبارزه بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحله مشخص جنبش، به معنای رها کردن چارچوب مارکسیسم است.»<sup>3</sup>*

این گفته لنین فقط درباره اشکال مبارزه توده‌ئی صادق نیست، بلکه در مورد اشکال مبارزه سازمان‌های انقلابی نیز صادق است. زیرا گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی برای پیوستن به توده‌های طبقه خود نیز به هر حال باید اشکالی از مبارزه را انتخاب کنند. این که چگونه این اشکال مبارزه را با هم تلفیق کنند و این که کدام شکل مبارزه آن‌ها اصلی باشد و کدام فرعی، بستگی به شرایط زمان و مکان دارد. لنین این سخن کائوتسکی را تأیید می‌کند که:

(۵) دو مقاله از رفیق لنین، انتشارات چریک‌های فدائی خلق. خرداد ۱۳۵۳

«بحران های آینده، اشکال نوینی از مبارزه را به دنبال خواهد آورد که در شرایط کنونی نمی‌توان آن‌ها را پیش‌بینی کرد.»<sup>۴</sup>

در شرایط کنونی، مبارزه مسلحانه برای ما شکل اصلی مبارزه است. البته اشکال دیگر مبارزه نیز در کنار آن وجود خواهد داشت و با آن تلفیق خواهد شد. اما اشکال دیگر مبارزه فقط به اعتبار مبارزه مسلحانه و در پوشش حمایتی آن می‌تواند وجود داشته باشد. هر کس این را قبول ندارد، هر چقدر دلش می‌خواهد داد بزند، ولی تاریخ فرمان مرگ او را صادر کرده است.

## ۵- حزب و چریک

به کتاب رفیق احمدزاده ایراد می‌گیرند که ضرورت حزب طبقه کارگر را به عنوان پیشاهنگ انقلاب انکار کرده است. بعد هم به جای این که به گفته‌های خود رفیق در این باره توجه کنند و به محتوای حرف‌های او ببینند یکر است به سراغ دبره می‌روند و انتقاد از کتاب رفیق را با انتقاد از نظریات دبره در هم می‌آمیزند. در اینجا ما اصلاً به این موضوع نمی‌پردازیم که آیا نظریات دبره در مورد حزب و چریک درست است یا غلط و تا چه اندازه درست و یا غلط است. مسأله اصلی در اینجا برای ما این است که رفیق احمدزاده ضرورت حزب را پذیرفته است و می‌گوید:

«ما یقین داریم که برای تأمین هژمونی پرولتاریا و... اتحاد گروهها و سازمان‌های پرولتری در یک حزب واحد ضروری خواهد بود، اما این مسأله‌ایک به شکلی مشخص و کنکرت برای ما مطرح نیست. با علم به این که مطرح خواهد شد، ما به موقع و در پروسه اتحاد خلق به دور این سازمانها حزب واحد طبقه کارگر را تشکیل خواهیم داد. اما اینک بگذار مبارزه مسلحانه آغاز شود.»

و در جای دیگر رفیق احمدزاده می‌گوید:

«اینک مبارزه مسلحانه به صورت یک مسأله مشخص مطرح است و ضرورت ایجاد حزب را به طور کلی می‌پذیریم.»

اما مخالفان ما در این گفته رفیق تعمق نکرده‌اند و در نتیجه عبارت "مسأله مشخص" را به طور سطحی درک کرده‌اند. آنها به جای این که به منظور رفیق از عبارت "مسأله مشخص" توجه کنند، رفته‌اند و معنای کلمه مشخص را از روی فرهنگ لغت نگاه کرده‌اند. یکدسته از "مارکسیست-لنینیست"های ایرانی مقیم خارج در این باره می‌نویسند که مسأله تشکیل حزب باید از همان آغاز به طور مشخص برای ما مطرح باشد و بعد یادآور می‌شوند که حتی برای پلخائف در زمانی که گروه "آزادی کار" خود را برای تبلیغ و ترویج مارکسیسم در روسیه تشکیل داد مسأله تشکیل حزب "به طور مشخص" مطرح بود، در جواب اینان باید بگوئیم که اگر منظورتان از "به طور مشخص" این است که می‌گوئید، در این صورت برای ما هم ضرورت تشکیل حزب به طور مشخص مطرح است. یعنی برای ما هم از هم‌اکنون مشخص و معلوم است که حزب طبقه کارگر باید تشکیل شود و مبارزات توده‌ها را رهبری کند. در اینجا کلمه مشخص به معنای "معین، معلوم و تمیز داده شده" به کار رفته است و منظور از "به طور مشخص مطرح است" این است که ضرورت تشکیل حزب به طور کلی مشخص است. آری ما هم این حرف را قبول داریم که ضرورت تشکیل حزب به طور مشخص برای ما مطرح است و این را قوانین عام تاریخ به ما می‌گوید. اما منظور رفیق احمدزاده از "مسأله مشخص" چیز دیگری است. او نمی‌خواهد بگوید که ضرورت حزب به طور مشخص برای ما مطرح نیست، بلکه می‌خواهد

بگوید که تشکیل حزب از نظر عملی در شرایط کنونی، به طور مشخص برای ما مطرح نیست، بنابراین برای پلخائف هم موقعی که گروه آزادی کار را تشکیل داد مسأله تشکیل حزب از نظر عملی، به طور مشخص مطرح نبود. یکبار دیگر جمله رفیق را مرور می‌کنیم:

**"اما این مسأله اینک<sup>۷</sup> به شکلی مشخص و کنکرت برای ما مطرح نیست".**

ما نمی‌دانیم چرا ولی روشن است که گفته رفیق به شکلی بسیار سطحی استنباط شده. مسأله را کمی بیشتر بشکافیم: هم اکنون برای ما ضرورت تشکیل حزب به طور کلی مشخص است و هیچ شکی هم در آن نیست، زیرا ضرورت تشکیل حزب را قانون عام تاریخ تعیین می‌کند و این امر کاری با شرایط ویژه این یا آن جامعه ندارد. به عبارت دیگر استخوانبندی شرایط در همهجا یکی است: در همهجا طبقات وجود دارد، مبارزه طبقاتی است و انقلاب نوین به معنای پیروزی طبقه کارگر بر سرمایه‌داری و یا پیروزی چند طبقه انقلابی به رهبری طبقه کارگر بر طبقات ارتجاعی است. پس همین شرایط کلی، در همهجا ضرورت حزب را به طور کلی مشخص می‌سازد و شرایط ویژه نمی‌تواند این ضرورت را نفی کند. اما مسأله تشکیل حزب از نظر عملی چی؟ این مسأله در یک زمان معین، ممکن است به طور مشخص مطرح باشد و ممکن است به طور مشخص مطرح نباشد. هم‌اکنون در جامعه ما مسأله تشکیل حزب از نظر عملی به طور مشخص مطرح نیست. چرا؟ برای این که باید گروهها و سازمان‌های مارکسیست-لنینیست به وجود بیایند، سپس این سازمانها توده‌نی شوند، یعنی ارتباط ارگانیک با توده‌ها پیدا کنند و سپس با یک دیگر متحد شوند و یا یکی دیگران را جذب کند و حزب طبقه کارگران را تشکیل دهند. اما آیا اکنون گروهها و سازمان‌های مارکسیست-لنینیست (فعلاً کاری با واقعی یا غیرواقعی بودنشان نداریم) با توده‌ها ارتباط ارگانیک پیدا کرده‌اند؟ آیا می‌توانند با هم متحد شوند؟ روشن است که نه. چرا نمی‌توانند با یکدیگر متحد شوند؟ برای این که با توده‌ها ارتباط ارگانیک ندارند و در نتیجه دانش، تصورات و برنامه‌شان ذهنی است، در نتیجه هر کس برای خودش حرفی می‌زند که با تصورات بقیه بیگانه است. حاصل این کار این می‌شود که این گروهها و سازمان‌ها به جای این که به وحدت نزدیکتر شوند روزبه‌روز تفرقه و انشعاب در بین‌شان بیشتر می‌شود و چون از عمل جدا هستند هرگز به نکات مشترکی نخواهند رسید. پس خیلی ساده است که این‌ها نمی‌توانند به وحدت برسند، یعنی چنین چیزی ممکن نیست. به عبارت دیگر مسأله تشکیل حزب طبقه کارگر در شرایط کنونی به طور مشخص نه برای ما، بلکه برای هیچ‌کسی مطرح نیست. مسأله‌ای که اکنون برای گروهها و سازمان‌های انقلابی به طور کلی و سازمان‌های مارکسیست-لنینیست به طور اخص، مشخصاً مطرح است، ایجاد ارتباط ارگانیک با توده‌ها است. مسأله تشکیل حزب زمانی مطرح خواهد شد که گروهها و سازمان‌های انقلابی با توده‌ها ارتباط ارگانیک پیدا کرده باشند. اما سازمانها و گروهها چه وقت و چگونه با توده‌ها ارتباط ارگانیک پیدا خواهند کرد؟ به نظر ما ایجاد ارتباط ارگانیک با توده‌ها فقط در شرایط مبارزه مسلحانه امکان‌پذیر است و این را ما قبلاً تشریح کرده‌ایم. پس سازمانها و گروههایی که مبارزه مسلحانه را نپذیرند از بین خواهند رفت و گروهها و سازمانهایی که به مبارزه مسلحانه دست بزنند (گروهها و سازمانهای سیاسی-نظامی) پس از مرحله‌ای از رشد و توده‌نی شدن، هر چند سازمان، بر اساس خط ایدئولوژی خود با یک دیگر متحد خواهند شد و یا یک دیگر را جذب خواهند کرد و احزاب انقلابی و از جمله حزب طبقه کارگر را به وجود خواهند آورد. پس هم‌اکنون چه مسأله‌ای برای ما از نظر عملی، به طور مشخص مطرح است؟ گسترش مبارزه مسلحانه، تثبیت آن و گام برداشتن در جهت توده‌نی شدن آن. اما آیا هم‌اکنون، هیچ گونه تلاشی در جهت اتحاد گروهها و سازمان‌های مارکسیست-لنینیست واقعی که به مبارزه مسلحانه

۷) تکیه روی کلمه از ماست. ج. ف. خ.

دست می‌زنند لازم نیست؟ چرا، منتها این کار فقط تا حدودی مقدور است و نمی‌تواند در شرایط کنونی به ایجاد حزب کمونیست بینجامد. هم‌اکنون ما سعی می‌کنیم تجربیات خود را در اختیار گروه‌ها و سازمانهای مختلف بگذاریم و از آنها حمایت کنیم. از آغاز مبارزه مسلحانه تاکنون چندین گروه به سازمان چریک‌های فدائی خلق پیوسته‌اند و باز هم خواهند پیوست. بسیاری از این گروه‌ها به سختی می‌توانند ما را پیدا کنند، البته این یکی از مشکلات اساسی کار است. اما مشکل دیگری هم مطرح است و آن این که هنوز سازمان‌های مارکسیست-لنینیست مخالف مبارزه مسلحانه کاملاً شکست نخورده‌اند، اگر چه اینان در خارج کشورند؛ ولی شکست دادن کامل اینان قدم مهمی است که باید در جهت تشکیل حزب طبقه کارگر برداشته شود.

#### ۶- در مورد تسلط امپریالیسم و مرگ فنودالیسم

به گفته‌های رفیق احمدزاده ایراد می‌گیرند که چرا گفته است امپریالیسم، فنودالیسم را "اساساً" دفن کرده؛ و خود بر جامعه مسلط شده است. و ادعا می‌کنند که چنین چیزی ممکن نیست زیرا امپریالیسم متحد فنودالیسم است و ایران همچنان کشوری نیمه‌مستعمره-نیمه‌فئودال است درست مانند چین در زمان انقلاب. بعد هم نظر رفیق را در مورد نفوذ مرحله‌ای امپریالیسم و همراه با آن تضعیف مرحله‌ای فنودالیسم در طی انقلاب مشروطه و کودتای رضاخان و به اصطلاح "انقلاب سفید" نادرست می‌دانند و می‌گویند که رفیق این جریان را که اولی در جهت رشد سرمایه‌داری ملی و علیه فنودالیسم بوده با دوتای بعدی که در جهت تنظیم و تلفیق فنودالیسم با بورژوازی کمپرادور است در یک ردیف گذاشته و بعدش هم به اصطلاح غصه می‌خورد که چرا سطح تئوریک جنبش اینقدر پائین است که اساساً چنین حرفهائی زده شود.

به هر حال، اینان یا عاشق نادانی خود شده‌اند، با دگماتیسم چنان ذهنشان را سنگی کرده که ذره‌ای قادر به اندیشیدن و تعمق در یک حرف تازه شنیده نیستند و این ناشی از جدا بودن از واقعیت مادی جامعه و در واقع بلای سوژکتیویسم است و یا این که این همه توجیه بی‌عملی است. ما فعلاً به این مسایل نمی‌پردازیم فقط بر این نکته تأکید می‌کنیم که به هر دلیل گفته‌های رفیق را نفهمیده‌اند، بنابراین باز هم از الفبای اقتصاد در جامعه‌شناسی مارکسیستی-لنینیستی شروع می‌کنیم:

عیب کار اینان این است که اولاً وحدت بین امپریالیسم و فنودالیسم را وحدتی مطلق و بدون تضاد فرض کرده‌اند، یعنی دچار انحراف متافیزیکی شده‌اند و از طرف دیگر اهداف جنبش اجتماعی مشروطه را با نتیجه انقلاب مشروطه یکی گرفته‌اند. به شرح بیشتر قضیه بپردازیم:

امپریالیسم وقتی وارد کشوری می‌شود، از طرفی با فنودالیسم و احياناً بقایای برده‌داری از نظر سیاسی متحد می‌گردد و از طرف دیگر آهسته‌آهسته بورژوازی بزرگ و متوسط داخلی جامعه را به خود جذب می‌کند، یعنی به بورژوازی کمپرادور تبدیل می‌نماید. در آغاز بورژوازی بزرگ و متوسط داخلی جامعه تجزیه می‌شود. یک قشر آن به امپریالیسم وابسته می‌گردد (بورژوازی کمپرادور) و قشر دیگر آن در مقابل آن می‌ایستد که به آن بورژوازی ملی می‌گوئیم. بورژوازی ملی البته انقلابی است ولی با ادامه نفوذ و تسلط امپریالیسم و توسعه منافع او در داخل جامعه، به تدریج به آن جذب می‌شود. تا این که می‌توان گفت در کشورهائی مانند ایران امروز تقریباً دیگر بورژوازی ملی وجود ندارد. پس ذکر مجدد این نکته لازم است که فنودالیسم (و احياناً بقایای برده‌داری) متحدان سیاسی امپریالیسم هستند، در حالی که بورژوازی کمپرادور نماینده اقتصادی امپریالیسم است. امپریالیسم با فنودالیسم (راجع به بقایای برده‌داری دیگر حرف نمی‌زنیم، چون این در مورد کشور ما صدق نمی‌کند) در عین وحدت دارای تضاد است و امپریالیسم که دارای قدرت

رشد یابنده است، روزبه‌روز فنودالیسم را از مواضع اقتصادی و سیاسی خود وادار به عقب‌نشینی می‌کند و خود جای آن را می‌گیرد، تا این که سرانجام فنودالیسم را کاملاً از بین می‌برد و خود کاملاً بر اقتصاد و سیاست جامعه مسلط می‌شود. این پروسه خیلی به تدریج و آهسته انجام می‌گیرد، زیرا امپریالیسم برای مقابله با خلق به وحدت با فنودالیسم نیاز دارد. چنانکه رفیق احمدزاده می‌گوید، وحدت امپریالیسم با فنودالیسم تاکتیکی است .

اما پایگاه طبقاتی رژیم دست‌نشانده: دولت در آغاز نماینده اتحاد طبقات فنودالیسم و بورژوازی کمپرادور است. بعدها هم که نفوذ اقتصادی امپریالیسم در جامعه زیادتیر می‌شود، سهم بورژوازی کمپرادور هم در حکومت بیشتر می‌گردد و فنودالیسم مجبور به عقب‌نشینی می‌شود، تا این که امپریالیسم، هم آن را از قدرت می‌اندازد و هم از نظر اقتصادی نابود می‌کند. لازم به یادآوری است که نابودی فنودالیسم به معنای سر بریدن فنودالها نیست، بلکه مسأله این است که تضاد بین بورژوازی (وابسته) و فنودالیسم به درون خود زندگی اقتصادی فنودالها منتقل می‌شد و در آنجا حل می‌گردد، یعنی فنودالهای سابق به بورژوازی کمپرادور (شخصی یا بوروکراتیک) تبدیل می‌شوند. به عبارت دیگر فنودالیسم در دوره خود زندگی اقتصادی فنودالها از بین می‌رود.

در مورد انقلاب مشروطه هم باید بگوئیم که اگر چه هدف این انقلاب مبارزه با امپریالیسم و فنودالیسم بود ولی شکست خورد و نتیجه‌های دیگری به بار آورد؛ در نتیجه شکست انقلاب مشروطه، فنودالیسم و امپریالیسم بر جای ماندند، منتها این بار با ترکیب دیگر و با وضعیت دیگر؛ فنودالیسم از نظر اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تضعیف شد و امپریالیسم متکامل‌تر انگلیس جای پای بیشتری در جامعه باز کرد. بورژوازی کمپرادور به مقدار زیاد و بورژوازی ملی به مقدار کمی تقویت شد و درها بروی امپریالیسم اروپا و امریکا بیشتر باز شد.

اما کودتای رضاخان، این کودتا هم سبب تضعیف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی فنودالیسم و تقویت بورژوازی کمپرادور گردید.

"انقلاب سفید" نیز فنودالیسم را اساساً برانداخت و بورژوازی کمپرادور را هر چه بیشتر بر جامعه مسلط نمود. پس می‌بینیم که بین نتایج سه واقعه مختلف تاریخی یادشده، یک وجه مشترک وجود دارد و آن تضعیف فنودالیسم و تقویت بورژوازی کمپرادور است. پس گفته رفیق احمدزاده درست است و اینان معنای آن را نفهمیده‌اند، منتها به محض آن که حس کرده‌اند که از آن سر در نمی‌آورند، به جای این که تعمق بیشتری کنند و علت را در خود جست و جو نمایند، اصل را بر دانائی و برتری تئوریک خود گذاشته‌اند و بعد با مطالعه و بازی با کلمات چنین وانمود کرده‌اند که گویا این حرفها ناشی از این است که سطح تئوریک جنبش پائین است.

ادامه دارد